

که خانهدار بودن کار و روشی است پذیرفتنی برای گذران زندگی . ولی پسران
افتادن به کنج تنهایی کار خانگی و تقسیم کار بر پایه‌ی مردانه / زنانه ، خصوصی /
همگانی ، بد رستی آن چیزهایی هستند که زنان اگر می‌خواهند ارزش کاملشان
را همچون موجودی انسانی تحقق بخشند ، باید آنها را پس زنند . بدینگونه من
مخالف مزد برای کار خانگی هستم .

آلیس — برخی زنان بحث می‌کنند که درخواست مزد برای کار خانگی ، آگاهی بر
ارزش کار خانگی را پدید می‌آورد .

سیمون — می‌پذیرم . ولی گمان نمی‌کنم که این راه درستی برای انجام آن باشد .
آنچیزی که باید دگرگون شود شرایط کار خانگی است . و گرنه ارزشش همچنان با
انزوای زنان همراه خواهد بود — که چیزی است که بگمانم باید پس بزنند .
مردان باید وادار شوند که در کار خانگی سهم گردند ، و آن باید در مکان‌های
همگانی انجام گیرد . کار خانگی باید بخشی از زندگی دسته جمعی شود ، جایی
که همه با هم کار می‌کنند . این روشی است که در برخی جامعه‌های نخستین
انجام شده است ، جایی که لازم است خانواده در برگیرنده‌ی انزوا نباشد .
پستوی خانه باید نابود گردد .

آلیس — سیمون ، شما خودتان این گرفتاری را به روش فردی حل کرده‌اید . بچه‌ای
ندارید و شما و سارتر با هم زندگی نمی‌کنید — به سخنی دیگر ، شما هرگز برای
خانواده یا یک مرد ، کار خانگی نکرده‌اید . شما اغلب از سوی زنان و — مردان
بخاطر رفتارشان نسبت به مادر بودن به باد حمله گرفته شده‌اید . شما را متهم
می‌کنند که مخالف مادر بودن هستید .

سیمون — آه ، نه . من مادر بودن را نفی نمی‌کنم . تنها می‌اندیشم که این روزها
مادر بودن ، تله‌ی بسیار بی‌ارزشی است برای زنان . از این روی من به هیچ زنی
پند و اندرز نمی‌دهم که بچه‌دار شود . ولی همچنین من هیچگونه داوری‌ای بر
پایه‌ی ارزش‌ها نمی‌کنم .

من نه مخالف مادران ، که مخالف ایدئولوژی‌ای هستم که چشمداشتش از هر زنی
این است که بچه‌دار شود و من مخالف شرایطی هستم که در آن مادران ناچارند

بچه داشته باشند .

از این گذشته همچنین راز آمیزی هولناکی در باره‌ی پیوند مادر - کودک وجود دارد . من گمان می‌کنم دلیلی که مردم ارزش بسیاری به خانواده و کودک آن می‌دهند برای این است که آنها بطور معمول در تنهایی زندگی می‌کنند . آنها نه دوستی دارند ، نه مهری ، نه احساسی . آنها تنها هستند . بدینگونه برای اینکه کسی را داشته باشند بچه دار می‌شوند . و این دردناک است ، هم برای ایشان وهم برای کودک . این کار ، پر کردن این پوچی با شکاف است . و تازه همینکه کودک بزرگ شد ، بهر روی او خانه رازها میکند . کودک هیچ پشتیبان‌دای در برابر تنهایی نیست .

آلیس - اغلب از شما پرسیده شده است که آیا اکنون افسوس اینکه بچهای ندارید را نمی‌خورید ؟

سیمون - نه ، من هر روز بخودم در این باره شاد باش می‌گویم ، هنگامی که مادر بزرگانی را می‌بینم که ناچارند نوباوگان را بیایند ، بجای اینکه سرانجام زمانی هم برای خویشان داشته باشند - همیشه سرپرستی از کودکان برایشان شادی آور نیست .

آلیس - چه نقشی را گمان می‌کنید کشش جنسی sexuality - آنچه آنکه امروزه دریافت می‌شود - در سرکوب زنان بازی می‌کند ؟

سیمون - من گمان می‌کنم که کشش جنسی می‌تواند تله‌ای هولناک باشد . برخی زنان سرد و خشک می‌شوند - ولی این شاید بدترین چیزی نباشد که می‌توانند برایشان پیش‌آید . بدترین چیز برای زنان این است که کشش جنسی را آنچنان دلپذیر بیابند که کم و بیش برده‌ی مردان گردند - که حلقه‌ی دیگری است از زنجیری که زنان را پایبند مردان می‌کند .

آلیس - اگر درست گرفته باشم - در وضعیت کنونی کسالتی که بوسیله مناسبات قدرت میان مردان و زنان پدید آمده - شما سردی و خشکی در پیوند های جنسی را همچون واکنشی بس هشیارانه و شایسته می‌بینید ، چرا که بازتابی است از این پریشانی ، و زنان را کمتر وابسته به مردان می‌کند ؟

سیمون - درست است .

آلیس - زنانی در جنبش زنان هستند که دیگر از سهم کردن زندگی خصوصیشان با مردان در این جهان مرد سالار خوداری می‌ورزند ، بدین مفهوم که آنان پیوند های جنسی یا احساسی با مردان ندارند . به سخن دیگر ، زنانی که از همجنسگرایی زنانه‌شان ، یک استراتژی سیاسی ساخته‌اند . در این باره چه می‌اندیشید ؟

سیمون - من این خوداری سیاسی از سازش را بسیار درک می‌کنم ، بویژه به دلیلی که پیشتر یاد آور شدم . مهر می‌تواند تله‌ای باشد که زنان را بسیار رنج دهد . ولی این تنها در شرایط کنونی درست است . همجنسگرایی زنانه ، در خود بهمان اندازه تنگ کننده است که نا همجنسگرایی . آرمانی این است که بتوان زن را بهمان اندازه دوست داشت که مرد را ، که بتوان به انسانی ، ساده و ناب ، بی هیچ ترسی ، بی هیچ فشار و زوری مهر ورزید .

آلیس - پر آوازه ترین گفتار تان این است که " کسی زن زاده نمی‌شود ، زن می‌گردد " امروزه اثبات این " شکل دادن " دو جنس امکان پذیر است ، و پیامدش این است که زنان و مردان بسیار متفاوتند : آنها گوناگون می‌اندیشند ، آنان احساس - های متفاوت دارند ، ایشان راه رفتنشان هم جورا جور است . آنان بدینگونه با این تفاوت ها زاده نشدند ، بلکه چنین گردیدند ، این پیامدی از آموزش و زندگی روزانه‌شان است .

کم و بیش همگان می‌پذیرند که این تفاوت وجود دارد . ولی این تفاوت تنها تفاوت نیست : این همچنین در برگیرنده‌ی فرودستی زنان می‌باشد . در این زمینه ، بویژه شایان توجه است که باززایی زنانگی جاودانه ، که راز آمیز کردن کلی از زنانگی است ، در همان زمانی پدیدار می‌گردد که شورش نوین زنان سر برون می‌کنند .

سیمون - من بر این اندیشه‌ام که امروزه برخی گاستی‌های معین مردانه در زنان یافت نمی‌شود . برای نمونه آن روش مسخره‌ی مردانه‌ی خویشتن را جدی گرفتن ، خود بزرگ بینی‌شان ، خود را مهم نشان دادنشان . این درست است

زنانی هم که کار مردانه دارند بسادگی می‌توانند آلوده به چنین کاستی‌هایی بشوند. ولی بهرگونه آنها حسی از طنز را در خود نگاه داشته و می‌کوشند از پایگان ((هیرارشی / سلسله مراتب)) ها بدرستی فاصله بگیرند و سپس عادت کنار گذاشتن همه‌ی چشم و همچشمی‌ها - زنان بطور معمول چنین نمی‌کنند. و شکیبایی نیز یک ویژگی زنانه است، که تا اندازه‌ای معینی می‌تواند ارزشمند باشد، گرچه پس از آن، ناتوانی بشمار می‌آید. و دیگر از ویژگی‌های زنانه می‌توان از طعنه‌زنی ((وارونه‌گویی، گوشه و کنایه irony)) نام برد، و همچنین رفتار مستقیم، چرا که زنان بخاطر نقشی که در زندگی روزانه بازی می‌کنند، با واقعیت‌ها سروکار دارند.

این کیفیت‌های زنانه از سرکوبان بدست آمده، ولی باید پس از آزادیمان، نگاه‌داری شوند. و مردان نیز باید آنان را فرا بگیرند. ولی ما نباید از آنسوی بام در غلتیم و بگوییم که زن نزدیکی ویژه‌ای با زمین دارد، که کوبش ((ریتیم)) ماه، افت و خیز دریا را احساس می‌کند. یا اینکه جان گسترده‌تری دارد یا در سرشت خویش کمتر ویرانگر است. نه. اگر اندکی حقیقت در آن است نه بخاطر سرشتمان، که پیامدی از شرایط هستی‌مان می‌باشد.

آن دختران خردسالی که بسیار "زنانه" هستند، چنین گردیده‌اند، نه اینکه آنگونه زاده شده باشند. هر پژوهشی این را اثبات کرده است. زن هیچ ارزش ویژه‌ی پیش‌داده‌ای apriori تنها برای اینکه زن است - ندارد. این گمراه‌کننده‌ترین کژروی زیست‌شناسانه است، و در تضاد کامل با همه‌ی آن چیزهایی که می‌اندیشم می‌باشد.

آلیس - پس برآستی این باز پدیداری "زنانگی جاودانه" نمایانگر چیست؟

سیمون - هنگامی که مردان بما می‌گویند: "تنها بازم زن خوب کوچولویی باش." همه‌ی اون چیزای خستگی آور، مسئله قدرت، ارج، کار و پیشه، هم‌رو بده به ما. شاد باش از اینکه اونجوری که هستی هستی، هم‌آهنگ با زمین، درگیر مسائل انسانی. "این برآستی خطرناک است. از یکسوی، درست است که زنان دیگر از بد نشان، از بار داری شان، از عادت‌ها نه شدن نشان شرمگین

نمی‌شوند . من بر این اندیشه‌ام که برای زنان بسیار خوب است که بدنشان را بشناسند .

ولی از سوی دیگر هیچکس هم نباید از بدنش، ارزشی در خود بسازد . کسی نباید باور کند که بدن زن به او چشم‌انداز نوینی از جهان می‌دهد : این مسخره و چرند است . این به مفهوم تبدیل بدن زن به ضد اندامه‌ی جنسی مرد *** Counter Penis می‌باشد . زنانی که باور دارند که به زده‌ی نابخردی irrational ، رازگونی ، بی‌کراتی فرود می‌آیند ، بازی مردان را انجام می‌دهند ، که در نتیجه مردان را وامی‌گذارند که زنان را بیشتر سرکوب کنند ، و آنان را از آگاهی و قدرت ، همراه با پیروزی بیشتر دورنگاه می‌دارد .

”زنانگی جاودانه “ دروغی بیش نیست، چرا که طبیعت تنها بخش کوچکی را در گسترش انسان بازی می‌کند ،

ما جاندارانی اجتماعی هستیم . افزون بر این ، همچنانکه باور ندارم که زنان در سرشت خود پست‌تر از مردان هستند ، بر این باور هم نیستم که آنان برتری طبیعی بر مردان دارند .

پاریس، ۱۹۷۶

برگردان : ب. افسانه

* در زبان فرانسه بهنگام جمع بستن ، اگر حتما اکثریت با مؤنث باشد ، جمع از قاعده‌ی مذکر پیروی می‌کند . بطور مثال اگر چند دختر را بخواهیم در حالت سوم شخص جمع (آنها) بخوانیم از elles بهره می‌گیریم ولی اگر چند دختر و یک پسر را بخواهیم در حالت سوم شخص جمع بخوانیم ، ils را بکار خواهیم بست . یعنی بودن یک پسر ، ضمیر فاعلی مؤنث elles را به ضمیر فاعلی مذکر ils دگرگون خواهد کرد .

همچنین در زبان فرانسه ، بشیاری از پیشه‌ها و عنوان‌ها همواره بگونه‌ی مذکر گفته می‌شوند ، حتما اگر دارندگی آن پیشه یا عنوان زن باشد . نمونه :

وزیر Le Minister (le حرف تعریف مذکر است)

خانم وزیر Madam le Ministre

که می‌بینیم حرف تعریف مذکر le همچنان نگاه داشته شده ، با اینکه در این نمونه ، وزیر ، زن می‌باشد . (زیرنویس از مترجم فارسی)

* * نگاه شود به گفتگوی " من يك فمینیست هستم " در همین دفتر .

* * * counter penis ضد آلت تناسلی مرد .

از دید فروید ، زنان از اینکه دارای آلت جنسی مردانه نیستند ، دچار کمبود و عقده می‌باشند .

گویا دید سیمون دوبوار این است که اگر زنان از بدن خویش ارزشی در خود بسازند ، آگاهانه یا نا آگاهانه ، خواسته‌اند برای کمبود آلت جنسی مبرور ، جانشینی فراهم آورند . (زیرنویس از مترجم فارسی)



آلیس — شما نه تنها در جنس دوم جایگاه زنان را کند و کاو کرده‌اید، بلکه —
 همچنین پیری — که نام یکی از نوشته‌هایتان نیز هست — را بررسی نموده‌اید.
 امروز هفتاد و دو سالگرد زادروزتان است. بر پایه‌ی معیارهای خودتان، شما
 دیگر سالخورده هستید: چه‌گونه احساسی دارید؟

سیمون — همانند گذشته. امروز چونکه هفتاد و دو ساله هستم، روز متفاتی نیست.
 البته هفتاد شماره‌ی سرراستی است ولی سنگین تر از شصت و نه، یا شصت و
 هشت یا شصت نیست. من از مدت‌ها پیش فهمیدم که دیگر جوان نیستم.
 هنگامی که پنجاه ساله بودم، برایم ضربه‌ای واقعی بود که بشنوم که زنان جوان
 می‌گویند، "خوب، سیمون دوباره پیرزنی شده است" یا گاهی پیش‌رویم بگویند،
 "خدای من، شما برآستی مرا به یاد مادرم می‌اندازید..." اکنون هفتاد
 و دو ساله‌ام و در بیست سال گذشته به این خو گرفته‌ام که دیگران جوان نبوده و خودم
 را جوان نبینم. ولی از آنجایی که تصویری از خودم نداشته و بیشتر بخودم فکر
 نمی‌کنم — اگر چه، از سوی دیگر، بسیار به جهان فراگردم می‌اندیشم — پیر شدن
 هرگز آزارم نمی‌دهد.

آلیس — این همان چیزی است که از خواندن یادها و نگاه کردن به عکس‌هایتان
 گرفتم. اگر پیر شدن برایتان ضربه‌ای بود، بیشتر در دهه‌ی پنجاه سالگی‌تان
 بود...

سیمون — درست است. چرا که آن همزمان با روزگار بسیار تاریکی در تاریخ
 فرانسه بود. زمان جنگ الجزایر. آن رویدادها مرا خرد کرد. می‌اندیشیدم
 که پیر شده‌ام و آینده‌ی سیاسی ام تاریک است. همه‌ی اینها بود که افسردگی
 و سرخوردگی پایان کتاب فشار شرایط Force of Circumstance

را پدید آورد. ولی از آن پس به همه چیز خو گرفتم.

آلیس — در آن زمان به شما بخاطر آن جمله — "من گول خوردم"، بویژه از سوی

زنان، به تلخی حمله شد. همچنانکه بخاطر نویسنده‌ی جنس دوم بودن، شما نماد رهایی شان گشته‌اید. بدینگونه بسیاری از ایشان شما را در نقش ییـك خوش بین حرفه‌ای قالب زد مانند.

سیمون — درست است.

آلیس — چشمداشت از شما این بوده است که همه‌ی آنچه‌هایی را که زنان امروزه عملی کردند نش را دشوار می‌یابند، شما انجام دهید. در کتاب پیری شما نوشتید، "من از بیگانه شدن با خودم بوسیله‌ی یک تصویر ایستا، خود داری می‌ورزم"، و می‌گویید که آزادی شخصی‌تان را بالاتر از دلبستگی‌های سیاسی خودتان می‌نهید.

سیمون — آری و این برایم بسیار ارزنده است.

آلیس — در کتاب پیری، شما سنگینی و بزرگی‌ای که از سالخوردگان چشمداشت می‌شود که همچون عامل ستمکشیدگی‌شان داشته باشند را وصف می‌کنید. این همانند وضعیت زنان است، مردان می‌خواهند شور یا حس شورششان را، بنام بزرگی و ارزششان انکار کنند. شما هرگز به این چشمداشت‌ها سرفروید نیارید. آیا شما "بانوی سالخوردی کم‌ارزشی" بودید؟

سیمون — نه، هرگز. "بانوی سالخوردی کم‌ارزش" پرشت، زنی بود که در سراسر زندگی‌اش آروزها و کشش‌های خود را سرکوب کرده بود و سپس برآستی دوپاره شد. من از سوی دیگر، همیشه آروزها و انگیزه‌هایم را دنبال کردم، به سخنی دیگر، چیزی را در درون خویش سرکوب نکردم، بدینگونه اکنون نیازی به بدست آوردن حنا گذشته‌ام ندارم.

آلیس — آیا چیزی هست که شما در یادهایتان ننوشته باشید، که اگر ناچار به بازنویسی‌اش می‌شدید، اکنون می‌گفتید؟

سیمون — آری، دوست داشتم تراژدیه‌های راست و درست از کشش جنسی خودم بدهم. برخوردی صمیمانه از دیدی فمینیستی. می‌خواستم زندگی‌م را در زمینه‌ی کشش جنسی خویش به زنان بنمایم. چرا که این تنها مساله‌ای شخصی نبوده بلکه پرسشواره‌ای سیاسی هم بشمار می‌آید در آن هنگام در این باره چیزی ننوشتیم.

زیرا ارزش زندگی این پرسشواره و نیاز به صداقت شخصی را ارج نمی‌نهدم. و اکنون بسیار بدور است که درباره‌اش چیزی بنویسم، زیرا اینگونه اعتراف تنها روی من تأثیر نمی‌گذارد، بلکه همچنین بر برخی کسانی که بسیار به من نزدیکند، اثر گذار خواهد بود.

آلیس - کشتش جنسی الزامات موضوعی نهی شده *taboo* برای سالخورده‌گان نیز می‌باشد. این را شما در نوشته‌تان بسیار روشن نشان دادید. چگونه نسبت به آن واکنش نشان داده‌اید؟ آیا نسبت به این امر نهی شده سرفروید آورده‌اید؟

سیمون - من تا اندازه‌ای همیشه تسلیم شده‌ام. نه به این امر نهی شده، که به اندیشه‌ام. چرا که گمان می‌کنم مغز همیشه نیرومندتر از بدنم را بخود کشیده است. شاید تا اندازه‌ای پای هیجان عصبی *hysteria* در میان بود، زمانی که امکان زندگی جنسی برایم نبود، من کشتش جنسی در خود نمی‌یافتم. در واقع تنها آروزها و کشتش‌هایی که داشتم، همیشه به شخص ویژه‌ای وابسته بود و امکان تحقق یافتن داشت، و اگر امکانی برای تحقق کردن نبود، بهر دلیل، من کشتش جنسی را حس نمی‌کردم.

در واقع، کشتش جنسی برایم همیشه به‌مراه عشق بوده است، بجز هنگامی که من بسیار جوان بودم. زمانی که دوازده سال داشتم، می‌اندیشیدم، "خدایا، آیا برآستی ناچارم برای ازدواج کردن تا پانزده سالگی صبر کنم؟" بچشم وحشتناک می‌آمد! در آن هنگام من دستخوش فشار توفانی کشتش جنسی بودم، بی آنکه معنایش را بدانم. من حس می‌کردم، گرچه نا روشن، که نیازمند بدنمی، نوازشی، چیزی هستم. ولی آن تنها زمانی در زندگی بود که من کشتش جنسی را به این شیوه‌ی نا میزان می‌آزمودم.

امروزه همه‌ی آن چیزها به پایان رسیده است. چیزی در بدنم مرده است. و چه بهتر. من با زنان سالخورده‌ای که هنوز دارای کشتش‌های جنسی هستند مخالف نیستم، ولی فکر می‌کنم بخاطر آن دوران سختی را داشته باشند. آلیس - در کتاب پیری شما درباره‌ی بدن سالخورده‌گان با بی‌زاری سخن می‌گویید.

آیا اکنون بدن خودتان را نیز بیزار کننده می‌یابید؟

سیمون — می‌دانید، من هرگز خود پسند نبوده‌ام. من هرگز لذت فراوانی از بدن خویش بدست نیاورده‌ام. بدینگونه آشکار باید باشد که اکنون از آن کمتر خشنود باشم.

آلیس — شما — با سنجه‌ها و معیارهای مردانه — همیشه زن زیبایی بودهاید. آیا از دست رفتن این نمود آزارتان می‌دهد؟

سیمون — من هرگز زیبایی برایم بسیار مهم نبوده است. مردم آن اندازه مهربان بوده‌اند که مرا گیرا بیابند. زمانی که سی سال، سی و پنج سال، چهل سال داشتم، گاهی پیش می‌آمد که جلوی آینه بیایم و به خودم نگاه کنم و آنچه را که می‌بینم دوست بدارم. ولی این چیزی نبود که مرا در بند بکشد، همچنان که برای برخی زنان پیش می‌آید که ظاهر و نمود برایشان همه چیز است، و بدینگونه در کنار آمدن با پیری دردسرهای فراوانی دارند. برای من مهمترین چیز اندیشه‌ام بود، هر چیز دیگری جای دوم را داشت. با این همه، از چهارم لذت معینی می‌بردم، و هنگامی که در پنجاه و دو سالگی، آنرا با چهل سالگیم همتراز کرده و سنجیدم و دگرگونی را در رخساره‌ام یافتم، بسیار شاد نبودم، ولی دیگر به آن خو گرفته‌ام، و همچنانکه می‌توانید انگار کنید، این دیگر برایم مساله‌ای نیست.

آلیس — در کتاب پیری، شما ستیز و کشاکش میان وضعیت عینی سالخوردگی و ذهنیت عاطفی یک سالخورده را وصف می‌کنید. شما می‌گویید، "آدمی در کالبدی سالخورده، احساس جوانی می‌کند."

سیمون — من با اطمینان بر این باورم که میان این وضعیت عینی سالخوردگی و احساس‌های ذهنی فرد سالخورده تفاوتی هست. سارتر پیری را خوب تعریف کرد، هنگامی که آنرا همچون چیزی "تحقق‌ناپذیر" وصف نمود. این وضعیت است که برای دیگران وجود دارد، ولی نه خیلی زیاد برای خودت. هنگامی که بیدار می‌شوم، هنگامی که راه می‌روم یا کتاب می‌خوانم، هرگز فکر نمی‌کنم که خودم در سن ویژه‌ای هستم، در واقع خودم را در هیچ سالی نمی‌یابم،

همچنانکه زمانی که جوان هستیم، به سن و سال نمی‌اندیشیم. از سوی دیگر، زمان‌هایی هست که آدمی از بالا رفتن سن بس آگاه است. در کتاب ماندارین — The Mandarins و همچنین در دفتر فشار شرایط، من درباره‌ی زمانی گفتگو کردم که قهرمان زن بخود می‌گوید، "پیر شد نام". ولی می‌دانم که اکنون اینرا بخود نمی‌گویم. این احساسی است که نسبت به خوی‌ها و بد نام، جایگاه دوم را دارد. و با اینهمه من هنوز خودم را پیر نمی‌پایم. کوکتو Cocteau چه خوب گفت که بدی پیر شدن این است که آدمی جوان می‌ماند.

آلیس — ولی پیری تأشیری در زندگی روزانه‌تان نگذاشته است؟

سیمون — چرا. توضیحش کمی دشوار است. ولی می‌توانم بگویم که نسبت به گذشته احساس نیرومندی نمی‌کنم.

هنگامی که سی ساله بودم، همینکه چشم باز می‌کردم، می‌پریدم و بی‌کار می‌پرداختم، همه کار می‌کردم. این روزها دوست دارم شنا بزده نبوده و آرامش داشته باشم. از اینکه در رازای روز لم بد هم و پایم را رازا کنم و چیز بخوانم و خاموش باشم، لذت می‌برم. همچنین امروزه چیزهایی هستند که دیگر برایم معنا یا کشش ندارند، گرچه چهل ساله که بودم، از انجامشان بسیار هم خوشم می‌آمد. برای نمونه، بیرون رفتن یا میگساری و شب زنده‌داری و گپ زدن با دوستان.

من بویژه به زمان پس از جنگ می‌اندیشم، هنگامی که ما هنوز کم و بیش جوان بودیم و آزادی را جشن می‌گرفتیم. ما همه جور برنامه را با هم طرح ریختیم می‌کردیم. زمان مستی آور و بسیار شادببخشی بود. ولی اکنون شرایط همان نیست و بخوبی آگاهم که بدن منم دیگر نمی‌کشد. در آن روزها همینکه از خواب بیدار شدم، بسوی میز کارم هجوم می‌بردم، پیش از اینکه حتا فنجان چای بنوشم، نوشتن را آغاز کرده بودم. یکجور شیفتگی و شور بود، و از آن زندگی بسیار لذت می‌بردم.

اکنون، من احساس نمی‌کنم کار بسیاری مانده که باید انجام داد. به یک مفهوم، من شادم. این به معنای در برداشتن درجه‌ی معینی از آسودگی

و آزادی است . نمی‌گویم که بیشتر بر پایه‌ی هوا و هوس زندگی می‌کنم، ولی می‌توانم بر پایه‌ی حالت و احساسم در لحظه، عمل کنم، من به نسبت به گذشته کمتر خودم را در آینده می‌گذارم . گرچه هم‌زمان افسوس می‌خورم، چرا که آن احساس بدین معناست که کسی آینده‌های را پیش‌روی خود دارد . به‌ر‌روی، زدید — من، درخشنده‌ترین دوره‌ی زندگی هر کس، میان سی سالگی و پنجاه سالگی است، هنگامی که آدمی چهارچوبه‌ی زندگی‌اش را ریخته و از فشارهای جوانی — مساله‌های خانوادگی، فشارهای کاری — آزاد است . این زمانی است که آدمی آزاد است و بسیاری چیزها در راهند . ولی سال‌خوردگی به معنای گام بیرون نهادن از پایان ناپذیری به پایان پذیری است .

تو دیگر آینده‌های نداری — و این بدترین چیز است .

آلیس — آیا این واقعیت که شما کارهای بسیاری در پشت سر دارید و انجام داد هاید، پیر شدن را برایتان ساده نمی‌کند ؟

سیمون — بیگمان آنرا برایم آسانتر می‌کند ولی همچنین بدتر هم می‌کند . بخودم می‌گویم : ” خوب، شاید یک یا دو کتاب بیشتر را هم بتوانم بنویسم، ولی عمده‌ی کارم پشت سرم است . ”

آلیس — اکنون چه برنامه‌هایی دارید ؟

سیمون — از چیزی که اکنون بسیار خوشم می‌آید و از آن برآستی لذت می‌برم، که پیشتر انجامش نداده‌ام، فیلم کردن کتابهایم است . البته بخودی خود چیز تازه‌ای نیست، ولی برای بیشتر در دسترس مردم گذاشتن چیزهایی که تاکنون نوشته‌ام، راه و روش نوینی است . برای نمونه، من در فیلم کردن زن نابود شده The Women destroyed همکاری داشتم . همچنین ممکن

است یک رشته فیلم ارزشمند از روی ماندارین‌ها ساخته شود . در بنیاد، احساس به این نیاز را دارم که کارم را دوباره بررسی کرده و مفهومی تازه بدان ببخشم تا بتوانم به مردمی که کتاب نمی‌خوانند ولی تلویزیون نگاه می‌کنند دسترسی داشته باشم . به سخنی دیگر، دسترسی به مردمی متفاوت از آنچه پیشتر دیده‌ام . شاید بعدها از این فیلم کردن‌ها خسته شوم ولی اکنون چیزی است که

مرا بخود می‌کشد . شاید پس از دو سال دیگر چیزی دیگری برایم مطرح باشد . ولی اگر سی یا چهل ساله بودم ، کار دیگری بود که بسیار دوست داشتم انجامش بدهم و آن کار بر روی روانکاو بود . از فروید آغاز نمی‌کردم ، بلکه از بنیادها و از چشم اندازی فمینیستی ، از دیدی زنانه بجای مردانه ، راه می‌افتادم . ولی اکنون این کار را نخواهم کرد . وقت بسیاری پیش رو ندارم . زنان دیگری باید آنرا انجام دهند .

آلیس - می‌خواهم یکبار دیگر برگردم به کتاب پیری . شطآن دفتر را در شصت سالگی ، در آستانه‌ی سالخوردگی خودتان نوشتید و نمونه های تکان دهنده‌ی آن را از نویسندگان یا هنرمندانی که با پیری خودشان رویاروی شده‌اند را آوردن . آیا این روشی برای یافتن چیزی در درون خودتان بود ؟

سیمون - نه ، هرگز . این درست است که موضوع این دفتر ، تا آنجایی که خود منم داشتم پیر می‌شدم ، به خودم نیز بر می‌گشت ، ولی بیشتر این مساله نبود که مرا به نوشتن این دفتر واداشت . پرسشواره‌ی پیری تازه داشت به بحث و گفت و شنود گذاشته می‌شد ، نه اینکه از خودم در آورده باشم . مردم به نسبت گذشته زندگی درازتری دارند و شرایط زندگی سالخورده‌گان وحشتناک است . من بوسیله دوستان زنی که در سازمانهای خدمات اجتماعی کار می‌کنند ، و از طریق خواندنی‌ها ، از گرفتاری‌های اجتماعی و اقتصادی سالخورده‌گان از نزدیک آگاهی داشتم . من حس همدردی و دلسوزی نسبت به ایشان داشتم و می‌خواستم در این باره گفتگو کنم .

همزمان البته بویژه برایم گیرا بود که بدانم مردم گرداگردم ، نویسندگان و هنرمندان ، در این مرحله‌ی زندگیشان چه تجربه‌ای دارند . از این بخش از کتابم بیشتر لذت بردم : خواندن آنچه که سالخورده‌گان درباره‌ی پیری خودشان اندیشیده و نوشته‌اند .

آلیس - آیا اینکه شما سالخوردگی را کند و کاو کرده‌اید ، تأثیری در زندگی خودتان داشته است ؟

سیمون - نه .

آلیس - شگفت زده شده ام . آگاه بودن به شرایط خود ، معمولا به معنای برخی دگرگونی ها ست . این آنچیزی است که هنگامی زنان از وضعیت خویش آگاه می شوند برایشان رخ می دهد . چنین آگاهی ای چیزها را آسانتر می کند - برای اینکه خودت را در آن وضعیت تنها نمی یابی و درك بهتری داری - و همچنین برخی چیزها را دشوار ، چرا که چیزها را روشن می بینی .

سیمون - نه ، این برآستی مورد من در زمینه ی سالخوردگی خودم نیست ، هیچ چیز جای آزمون واقعی را نمی گیرد . اینکه من کتابی تئوریک درباره ی پیگیری نوشته ام ، نه دلسردم ساخته و نه به من پشتگرمی بخشیده است . شاید کمکم کند که در دیگران برخی نشانه ها را بسادگی ببینم . ولی نه در خودم . دو سال پیش چنان حمله ی وحشتناک رماتیسم داشتم که ناچار شدم در بستر بمانم ، و پس از آن نمی توانستم از پلکان بسادگی بالا بروم . ولی برآستی برای دانستن اینکه ناتوانی بدنی با پیروی پیوند دارد ، نیازی به نوشتن دفتری در زمینه ی سالخوردگی نداشتم .
آلیس - یکی از بزرگترین مساله های پیروی ، تنگدستی و بیچیزی است ، شما در این زمینه برتری دارید .

سیمون - بیگمان درست است .

آلیس - و همچنین مساله ی دیگری در زمینه ی سالخوردگی است که شما از آن گریخته اید . تنهایی را می گویم .

سیمون - درست است . من دوستان بسیار و پیوند های گرم و صمیمانه ای با چند تن دارم ، نه بسیار . خودم نمی خواهم این پیوندها بشمار باشند ، چرا که می خواهم در این پیوندها خودم را روشن نشان دهم . با اینهمه اگر حتما دو یا سه تن از دوستان گرامیم همزمان بمیرند ، برای نمونه در سرنگونی هواپیما ، باز هم می دانم که همیشه کسی نزدیک به من خواهد بود . نه ، من هرگز تا زنده ام تنها نخواهم ماند .

آلیس - اگر چه مردم پیشی بینی می کردند که همچون زنی شوهر نکرده و بدون بچه شط در پیروی تان تنها خواهید ماند .

سیمون - آری . یکی از آن پیش بینی های بسیاری که هرگز درست از آب در نیامد .

آلیس - جدا از سارتر، کس دیگری هست که نقش مهمی را در زندگیتان بازی می‌کند - سیلوی Sylvie، که برای سالیان سال شما با او دوست نزدیک بوده‌اید. آیا سیلوی یکجور دختر جانشین است؟

سیمون - بهیچ روی!

آلیس - چگونه؟

سیمون - پیوند های مادر - دختر معمولاً فاجعه آمیز است. مادر نمی‌تواند همزمان نقش مادر و دوست را بازی کند. شاید هم از ته دل بخواهد که این کار را بکند. ولی دخترش شتابان او را رها می‌کند. دختر دوباره او را دوست خواهد داشت، ولی این بار بگونه‌ای دیگر. و این داستان برای این پیش می‌آید که کودک نمی‌خورد اهد در زیستگاه و محل پرورش خود برای همیشه ول بگردد. پیوند های مادر - دختری که من در ورورم می‌بینم، در بهترین حالت، تحمل پذیرند، نه اینگونه - برآستی پرشور و مهرانگیز باشند - چیزی که می‌اندیشم پیوند های انسانی باید چنین باشند.

آلیس - و پیوند خودتان با سیلوی؟

سیمون - آن داستان دیگری است. هنگامی که هردویمان بزرگسال بودیم، یکدیگر را دیده و آزادانه برگزیدیم: دریافتی ژرف میانمان گسترش یافته است. درست است که جوانیش مرا جوان می‌کند، ولی برای آن نیست که دوست شدیم. این مورد - حساب نیامده بود.

آلیس - آیا از دید شما سالخوردگی برای زنان، نسبت به مردان، دشوارتر است؟

سیمون - نه، چنین نیست و من در دفترپیری اینرا گفتم. پیر بودن برای مردان بس دشوارتر است. چرا که ما زنان - و من در باره‌ی خودم سخن نمی‌گویم چرا که در این زمینه‌ها برتری‌های بسیار دارم، بلکه زنان بگونه‌ای عام - از بلندی کمتری سرنگون می‌شویم. ما همیشه در رده‌ی پایین نگه داشته شده بودیم. ولی مردان که معمولاً آکنده از اهمیت دادن به خویشتند، که بر این باورند که قدرت و مسئولیت دارند، هنگامی که پیری شوند، برآستی وحشتناک است! خرد می‌شوند. کارشناسان پیری به‌من گفته‌اند که مردانی را در اینجا سالگی‌شان دیده‌اند که در بست خرد شده‌اند: ایشان این را نمی‌توانند بی‌سند بپسند بپسند که پسران

بیست و پنج ساله شان ، دارایی های ایشان را از آنها بگیرند ، و بدینگونه آنها در بست خرد می شوند . ولی متفاوت از این ، يك زن سالخورده هنوز می تواند نقشی برای بازی کردن داشته باشد . نه اینکه من از چیزهایی که برای زنان این روزها پیش می آید خشنودم ، ولی با اینهمه این شرایط هنوز فرصت هایی برای گریز در اختیارشان می گذارد . این برتری است که ما زنان داریم . زنان همیشه پایین نگه داشته شده اند ، هرگز قدرتی نداشتند ، و ناگهان می بینید کس شوهرانشان همه قدرتشان را از دست می دهند ، که اغلب به دگرگونی های در پیوندشان می انجامد . البته همیشه در این مورد شوهران رفتاری ارجمندانه از خود نشان نمی دهند ، ولی برای زنان آسانتر می شود . و من این را بخوبی درك می کنم .

آلیس - همچنین برای اینهم نیست که مردان همیشه درگیر کشاکشها و چشم و همچشمی هایی هستند ؟ بدینگونه آشکار است که پیر شدن و از دست دادن درآمد خطری دوگانه برای آنها دارد .

سیمون - درست است . مردان چیزی دیگری ندارند . در حالیکه زنان بهنگام سالخوردگی هنوز در خانه ، کارکرد دارند . من این واقعیت را دوست ندارم که فعالیت های زنان در خانه تمرکز می یابد : پخت و پز و نگهداری از نوه ها - چیزهایی که محدودند ، همچنانکه در همه زندگیشان ، این چیزها چشم اندازی نداشته اند . ولی بهر روی این کارکرد داشتن در خانه ، سرچشمای عملی و روانشناسانه است که زنان را توانا می سازد که بهتر هستی داشته باشند .

آلیس - به این مفهوم ، شما خودتان بیشتر در موقعیت يك مرد جای گرفته اید ، و برآستی در جایگاهی بس ممتاز . این واقعیت که شما پرآوازه و سرشناسید ، یا بهتر اینکه با کارهایتان سهم مشخصی در گسترش آگاهی و رهایی زنان بیشماری داشته اید ، و اینکه از سوی میلیونها زن دوست داشته و ستوده شده اید ، آیا این واقعیت ، تأثیری در زندگی خصوصی شما داشته است ؟

سیمون - نه . بجز اینکه نامه ها و دستنوشته های بیشتری از فمینیستها ، نسبت به گذشته ، دریافت می کنم . همزمان ، دوباره و دوباره ، نامه های شگفتی از برخی

فمینیستهای جوان بدستم می‌رسد که فمینیسم سیمون د بووار را کهنه شده می‌یابند.
 برایم این مساله بهنجار ((نرمال)) normal است . همیشه باید درستیز
 بود و پسزد . جدا از آن ، چیزهای دیگری ، بجای نوشتن جنس د و م ، باید
 انجام شود . با گفتن این ، می‌اندیشم که جنس د و م ، پایه‌ی باارزشی بر جای
 نهاده است و فمینیستها آشکارا از آن بهره می‌گیرند . بدینگونه از اینکه چونان یک
 فمینیست — پیشه (فمینیست حرفه‌ای) شناخته شده‌ام ، نه شرمند دام و نه بویژه
 خشنود .

آلیس — بهرروی ، شما و سارتر جوانان را برای شوریدن به اندازه کافی دلگرم
 ساختید .

سیمون — درست است . بدینگونه آزرده نیستم . و بهرگونه شما هرگز خودتان
 را همچون یک آرمان نمی‌بینید . من برای دیگران سیمون د بووار هستم — نه برای
 خودم .

پاریس — ۱۹۷۸

برگردان: رضا

آلیس - ما بعنوان فمینیست از امر استقلال جنبش زنان دفاع می‌کنیم ولی از دید من این نباید به این معنا باشد که زنان خود را از حوزه‌های قدرت در جامعه دور نگاه دارند. نظر شما چیست؟

سیمون - من تردید دارم. البته انسان می‌تواند با قدرت به چیزی برسد. فقط این می‌ماند که به چه؟ یک زن در قدرت متفاوت از یک مرد در قدرت عمل نمی‌کند. اوبه زنی انگشت نما تبدیل می‌شود. و بدینگونه کار مردان را برای ایشان، حتا با کارایی بیشتر و خردمندانه‌تری انجام می‌دهد. برای نمونه خانم

* Francoise Giroud

آلیس - این گونه تجربه‌های تلخ را ما هم در آلمان داشته‌ایم. بهمین دلیل بهنگام پیش کشیدن این پرسش، من زیاد به زنان منفرد که به حوزه‌های قدرت رخنه کرده‌اند نمی‌اندیشم، بلکه بیشتر گروه‌ها یا جنبش‌هایی را در ذهن دارم که در حوزه‌ی سیاسی می‌توانند به عامل قدرتی تبدیل شوند - بدون اینکه الزاماً بخشی ادغام شده در فرآیند کار سیاسی گردند. برای نمونه بوسیله‌ی فشار آوردن از بیرون.

سیمون - بله ولی آنها برآستی نباید در این کار با مقررات قدرتمندان بازی کنند. آنچنانکه زنان انگشت‌نما این کار را می‌کنند.

آلیس - برخوردتان پیرامون ایده‌ی حزب زنان - آنگونه که در آلمان باختری پیشنهاد شده - چیست؟

سیمون - از دید من، ایده‌ای پوچ است. در وهله‌ی نخست، بخاطر این که شانس ندارد و تنها ارزشش، سمبولیک خواهد بود. و در وهله‌ی دوم، بخاطر اینکه زن بودن بخودی خود کافی نیست، یک رئیس‌جمهور زن دقیقاً همان کارهایی را انجام می‌دهد که یک رئیس‌جمهور مرد می‌کند. برای نمونه، در حکومت خانم تاچر، گسترش چشم‌گیری در زمینه‌ی دادگری اجتماعی انجام نگرفته است...

بدینگونه مسأله‌ی قدرت برای قدرت و به هر بهایی نمی‌تواند در کار باشد .

آلیس — با اینهمه گمان می‌کنم مهم باشد که جدی‌تر به ایده‌ی حزب زنان بیندیشیم؛

چرا که زنان بیشماری به آن، همچون راهی نوید دهنده نگاه می‌کنند

سیمون — . . . که آنها را به بن بست خواهد کشانید . بهر حال ، ” — حزب

زنان ” قرار است چه معنایی بدهد ؟ بهر روی تا آنجا که به سیاست بر می‌گردد ،

ما نمی‌خواهیم خودمان را در پستوی مسأله‌ی زنان محدود سازیم ، بلکه

می‌خواهیم که در بحث درباره‌ی همه چیز شرکت داشته باشیم . بدینگونه موضوع ،

تنها مسأله‌ی زنان نیست . همچنین من بر این باورم که با کپی برداری از سیستم

فعلی — با این تفاوت که بجای حزبی که مردان در آن چیرگی دارند ، حزبی پدید

آید که در آن زنان قدرت داشته باشند — انسان دست و پایش در قانون های

موجود این بازی گیر خواهد کرد . و این مقررات موجود را همیشه دارندگان قدرت

تعیین می‌کنند . ما باید ماشین قدرت را متوقف سازیم ، نه اینکه چرخ هاییش

را روغن کاری کنیم . ما باید در همه‌ی زمینه‌ها ، علیه استثمار زنان مبارزه کنیم ،

نه اینکه با حزبی خود را خشنود سازیم . برای نمونه نگاهی به مسأله‌ی کارخانگی

بیندازید که از دید اقتصادی ، کار بشمار نمی‌آید و در برابر آن ، حتا دستمزدی

به زنان پرداخت نمی‌شود . اگر شورش علیه این کار می‌شد ، عالی بود ! و یا

علیه نابرابری دستمزدها . همزمان ما باید علیه قالبی کردن زنان در نقش

کدبانو و مادر ، علیه این واقعیت که زنان خود را برای این نقش‌ها بیشتر از هر

چیز قربانی می‌سازند ، پیکار کنیم .

آلیس — بزودی در آلمان باختری و فرانسه انتخابات برگزار می‌شود . در این زمینه

آیا مافمینیست‌ها باید همچنان که در گذشته رفتار کرده‌ایم — درواپسین دم ، چند

هفته‌ای پیش از رفتن به پای صندوق‌های رای ، بیدار شدن و سراسیمه چند تیوری

در کردن ، که اغلب بی‌هیجان و بی‌گمان بی‌تاثیرند — ، رفتار کنیم ؟ و یا باید از این

موقعیت برای همگانی کردن مسأله‌هایمان بهره‌گیریم ، تا عامل قدرتی گردد که از همه

بحث و جدل های سیاسی که در جریان است نتواند کنار

گذاشته شود ، و از این رقابت حزب‌ها برای بدست

آوردن رأی های هایمان ، برخی امتیازهای کوچک را بچنگ آوریم ؟
سیمون — چرا که نه ؟ ولی دانستن اینکه هدف های حزب ها و نامزدهای آنها چیست ، بخودی خود کافی نخواهد بود . چون بدینگونه بازیچهی دست آنها می شویم . همانگونه که آزموده ایم ، این آقایان می توانند بسادگی امروز قسول چیزی را بدهند که فردا نمی توانند پایش بایستند . آیا باید به حزبی رأی داد ، تنها برای اینکه در این یا آن زمینه قولی می دهد ؟ من از این چک و چانه زدن بیزارم . شما چه ؟

آلیس — فکر می کنم . . . در اصل ، من این یکدنگی مداوم شما را درست ارزیابی می کنم . ولی لحظه هایی هستند که من از دید تاکتیکی می پذیرم که شما این را بمانده دهید و ما آنرا به شما می دهیم . ولی همچنین باید روشن باشد که بهیچ روی ما به حزبی چک سفید نخواهیم داد .

سیمون — از دید من ، این کاری ست خطرناک . از سوی دیگر . . . من در زندگی ام بسیار به این شیوه رفتار کرده ام ، یعنی بر خلاف خواست درونیم رأی داده ام — تنها به این دلیل ساده که امیدوار بودم حتماً به اندازهی ناچیزی بهبودی بدست آید . برای نمونه بهنگام واپسین انتخابات ، هر چیزی را بهتر از ژیسکار دستن ارزیابی می کردم . برای نمونه "جبههی خلق" . در عین حال من از حزب کمونیست فرانسه ترسیده ام و دنباله روی آشکار آنرا از مسکو ، بیزار کننده می یابم . . . می ماند سوسیالیست ها ، که شاید کم بدتر باشند . حتماً چند زن هم در دارودستهی آنهاست که شاید برای مسائل ما کاری انجام دهند . با اینهمه ، مهمترین موضوع این است که سوسیالیست ها احتمالاً خودشان را موظف خواهند دانست که منافع کارگران و دیگر محرومان را کمی بهتر از دیگران نمایندگی کنند .

این را من بعنوان یک فمینیست نمی گویم . ما زنان از سوسیالیست ها هم بیشتر از این چشمداشتی نداریم . من تنها این را در زمینهی عمومی انسانی ، در کل یادآوری می کنم . . .

آلیس — در آلمان باختری هم دربارهی " کم بدترها " ، در رابطه با به اصطلاح

سوسیالیست ها ، اغلب گفتگو می شود

سیمون - . . . اینجا هم آنها چیزی بیشتر از به اصطلاح سوسیالیست ها نیستند .
آلیس - آری ولی بهر روی این به اصطلاح سوسیالیست ها تقریباً همیشه کمی
 سوسیالیست از SPD ، حزب سوسیال دموکرات آلمان ، هستند که در مورد -
 معای بسیاری بیشتر با جناح چپ و میانه ی گلیست ها مقایسه پذیر هستند تا با
 سوسیالیست های فرانسوی . . . ولی بد رستی همین ملاحظات عمومی انسانی است
 که ما را همیشه به تله می اندازد ! و " کم بدتر " هایمان ، SPD ، درست
 روی همین نقطه ضعف انگشت می گذارند ! آیا شما هم این جانشین های صوری -
 چه منفعل بودن و چه رو آوردن به همین به اصطلاح : " کم بدترها " - را بسیار
 ناخشنود کننده ارزیابی می کنید ؟

سیمون - آری ، من تنها این را خوب نمیدانم که چگونه می توان چیزها را عوض کرد .
 ما می بایست یک استراتژی تعرضی بوجود آوریم تا بتوانیم این حلقه را بشکافیم -
 البته از بیرون ! بدینگونه تنها راه چاره ی ممکن ، تحریم کردن انتخابات است و برای
 اینکار ما نیازمند یک جنبش سیاسی گسترده هستیم . وگرنه رای ندادن همچون
 پذیرش شکست به چشم خواهد آمد . تحریم کردن انتخابات به معنای منفعل بودن
 نباید باشد ، بلکه برآستی باید فعال بود باید گفت که چرا این حزب ها و اصل
 پارلمانی را به زیر پرسش باید کشید . نباید در خانه نشست . باید به پای صندوق
 رای رفت و رای باطل و یا رای " نه " داد . تنها به این شیوه است که می توان از
 خطر تحریم انتخاباتی با تأثیر واپسگرایانه پیشگیری کرد - که در آن صورت تنها
 بسود راست خواهد بود . تحریم کردن باید رأیی کاملاً آگاهانه باشد : رأیی علیه
 جهان موجود ! رأیی علیه آنچه که در پهنه ی سیاست در سیستم موجود می گذرد !
 رأیی علیه راه و روشی که در آن ، زنان و منافعشان در بست نادیده گرفته می شوند .
آلیس - رفتار خودتان نسبت به این مساله در مرحله های گوناگون زندگیتان چگونه
 بوده است ؟ برخورد شما نسبت به حزب ها همیشه چنین انتقادی نبوده ، بوده ؟
 در آغاز دهه ی پنجاه شما به کمونیست ها رأی دادید ، و پیش از جنگ جهانی
 دوم ، شما آشکارا غیر سیاسی بودید ، نبودید ؟

سیمون - دقیقاً آنگونه نبود که گفتید . گرچه پیش از جنگ من فعال نبودم ولی به سیاست بسیار دل بستگی داشتم . من و سارتر از پیروزی "جبهه‌ی خلق" در سال ۱۹۳۶ شادمان شدیم . ولی در تظاهراتشان تماشاگر بودیم ، نه شرکت کننده . البته به اعتصابگران کمک مالی می‌کردیم و قلبمان برای چپ می‌تپید . ولی فعالیت ما به همین جا پایان می‌یافت . ما هیچ تاکتیکی نداشتیم . و تا آنجایی که به انتخابات بر می‌گشت ، من حتماً بعنوان یک زن حق رأی نداشتم . * * و سارتر بر پایه‌ی اصول اعتقادی خودش ، رأی نداد . او از انتخابات بیزار است . آلیس - و پس از جنگ جهانی دوم ؟

سیمون - من گاهی به کمونیست‌ها رأی می‌دادم . پس از آن در پیکارهای سیاسی معینی بسیار فعال بودم : علیه جنگ استعماری ، علیه جنگ هند و چین ، علیه جنگ الجزایر (که هیچوقت آشکارا به این اسم نامیده نشد) - ولی البته ما نمی‌توانستیم بهنگام انتخابات ، از اعتراض سخن بگوییم چرا که همه‌ی حزب‌ها سر این نکات کلیدی ، ما را رها می‌کردند . تنها الجزایر را بعنوان نمونه در نظر بگیرید که چه از سوی سوسیالیست‌ها و چه از طرف کمونیست‌ها به آن خیانت شد ، ما ناچار بودیم علیه جنگ الجزایر از بیرون ، از کنار ، از زیر زمین مبارزه کنیم . و همانند این ، زنان نیز احتمالاً ناچارند که از بیرون مبارزه کنند ، در زمینه‌هایی که آنها برآستی خواهان دگرگونی‌های بنیادین هستند .

آلیس - که با این گفته‌ها می‌رسیم به پرسش بنیادین : چگونه آغاز کنیم ؟

سیمون - درست است . شاید این تصمیم بویژه سختی باشد چرا که اگر بجای محافظه‌کاران ، سوسیالیست‌ها در قدرت باشند ، بخت بیشتری برای پیشرفت‌های اندکی هست .

آلیس - و سپس اصول بنیادینمان و زندگی ساده‌ی روزانه‌مان بهم خواهند خورد

سیمون - . . . و درست برای همین است که من خودم همیشه دچار تردید می‌شوم . برای نمونه ، اگر گمان می‌کردم که برخی از حکومت‌ها حقوق بی‌کاری و کمترین دستمزد را بالا می‌برند ، یا اینکه کارگران و اتحادیه‌ها برخی حقوق

بیشتری بدست خواهند آورد و غیره - خوب، با همه بدگمانی ریشه‌ای و مخالفت بنیادین که با دموکراسی پارلمانی دارم، که در واقع چنین دموکراسی وجود ندارد، همچنانکه می‌توان با غیبت کم و بیش کامل زنان در مجلس و حکومت، به نبود این دموکراسی پی برد، من هم چنین حکومتی را بر دیگران ترجیح می‌دادم.

آلیس - و این چیزی است که دوباره ما را به این چک و چانه زدن می‌کشد. اگر چه بگمانم اگر زنان بیشتر، یا در واقع مردم بیشتری در کل، می‌توانستند تشخیص دهند که این چک و چانه زدن برای چیست، به گفته‌ی دیگر، اگر ما سرانجام دیگر چک سفید به حزب‌ها نداده و آنها را می‌پاییدیم، این خود گامی به پیش بود. در واقع نشانه‌هایی هست که مردم از خوشبآوری نسبت به حزب‌ها بیرون آمده‌اند. در این مرحله، عمل تصمیم‌گیری، کاری ست بنیادین - منظورم این است که شکل‌های موثر اعتراضی یافت شود تا از احساس کناره‌گیری کوه می‌تواند از آن سوءاستفاده گردد، پیشگیری کند. و همچنین خطر بازیچه شدن و دستکاری اندیشه‌ها - که نباید بدانها کم بها داد. شما می‌توانید آنرا در این به اصطلاح "زنانگی نوین" ببینید، که بجای اینکه به رهایی زنان یاری رساند، دست و پاگیر آن است.

سیمون - من هم چنین می‌اندیشم. هم‌اکنون بدبختانه بیشتر نشان از پس‌روی دیده می‌شود تا از پیشروی. در فرانسه علت بیشتر این است که دولت بس زیرک است و بخشی از خواست‌های زنان را برسمیت شناخته. بدینگونه هم‌اکنون زنان در آموزشگاه‌های برگزیدگان، که پیشتر ورود زنان به آن غدغن بود، سرگرم آموزشند. حتا در آکادمی فرانسه يك زن آموزش می‌بیند. بدینگونه ما دچار این خوشبآوری هستیم که هم‌اکنون زنان می‌توانند به هر چیزی برسند، و اگر نمی‌توانند گناهش گردن خودشان است. همه‌ی اینها دست به دست این بس اصطلاح "زنانگی نوین" می‌دهد - با تأکیدی دوباره بر ارزشهای سنتی زنانه، همچون زن و سازگاری‌اش با طبیعت، زن و غریزه‌ی مادری‌اش، زن وهستی جسمانی‌اش (برخی حتا فراتر از این رفته و می‌گویند که "زنان با رجم خویشتش می‌نویسند") و غیره. این کوشش تازه زنان را به چهار میخ نقش‌های سنتی‌شان

می‌کشد - به‌مراه بر آورده شدن پاره‌ای از خواست‌هایشان . و این نسخه‌های است که با آن کوشش می‌شود زن را آرام و خاموش نگاه دارند و بد بختانه همچنان که از پیامدهای اندوه‌بارش می‌توان دید ، این برخوردی پیروزمندانه بوده است .
 حتی زنانی که خود را فمینیست می‌دانند آنسوی پرده را نمی‌بینند . بدینگونه یکبار دیگر زنان همچون " دیگری " تعریف شده و دوباره از آنها " جنس دوم " ساخته می‌گردد .

آلیس - از دید من ، این آن زمینه‌ی دقیقی است که علیه آن جنبش صلح نوین زنان پدیدار گشته است - با بهترین خواست ، و البته کدام انسان بزرگواری است که خواهان صلح نباشد ؟ ولی زنان و صلح - این همان داستان کهنه است ، و همان داستانی است که از پیش برنامه‌ریزی شده تا کیفیت آرامش جویانه و صلح خواهانه‌ی ما را نشان دهد .

سیمون - چرا زنان بیشتر از مردان پشتیبان صلح باشند ؟ منظورم این است که صلح به یک اندازه ، مسأله‌ی هر دوی آنها است ! و افزون بر این ، آیا کسی جدی باور می‌کند که با گردآوری امضاء و راه پیمایی بشود کاری برای صلح کرد ؟ این برآستی پوچ است ، برای برقراری صلح و مانند گاریش باید پیکار کرد . و در جایی که در باره‌ی جنگ و صلح تصمیم گرفته می‌شود ، باید رزمید ! این بحث که زنان خواهان این هستند که بگویند " ما گوشت دم توپ نمی‌خواهیم بار بیاوریم " تنها بر می‌گردد به زنانی که مادر هستند . بدینگونه مادر بودن برابر با برای صلح زیستن است . حزب سبزها هم چنین بحثی دارند . یکسکان دانستن فمینیسم و مبارزه برای حفظ محیط زیست گاهی مرا آزرده می‌کند ، این دو به هیچ وجه خود بخود یکی نبوده‌اند .

آلیس - یکبار دیگر ، این تعریف برتری خواهانه‌ی جنسی از زنان ، که ایشان به طبیعت نزدیک‌ترند تا مردان به . . .

سیمون - خودش است . اینها کوشش‌هایی هستند برای منحرف کردن زنان از مبارزه‌شان برای رهایی و رهنمون کردن نیرویشان در مسائل کناری .

آلیس - سیمون ! تو خودت با این انتخابات که در پیش رو داریم چه می‌کنی ؟

سیمون - من ؟ رأی نخواهم داد .

پاریس، ۱۹۸۰

برگردان : سعید

زیرنویس ها

- * وزیر پیشین کشور برای مسائل زنان در دوره ریاست جمهوری ژیسکار د استن در فرانسه .
- ** زنان در فرانسه تا پیش از جنگ جهانی دوم، حق رأی نداشتند .



Simone de Beauvoir

سیمون د بووار

آلیس - دفتر La Ceremonie des Adieux ”مراسم وداع“ هم اکنون در آلمان انتشار یافته است، نامه های سارتر، که شما هم اکنون در فرانسه رویشان کار می کنید، نیز بزودی منتشر خواهند شد. پس بگذارید پیرامون پیوندتان با سارتر گفتگو کنیم: این پیوند، یگانه الگوی پیوند بر پایه مهر و آزادی بود - و شاید هنوز هم باشد. اکنون بیش از دو سال از مرگ سارتر می گذرد، چه چیزهای تازه ای درباره او و شما دو تن، چه دانستی های نوینی از این دو کتاب، ما بدست خواهیم آورد؟

سیمون - اینکه پیوند ما پیوندی پر مهر و همزمان شاد بیخش بود. و همچنین پیوندی همراه با اعتقاد فراوان، چه اندیشمندانه و چه عاطفی. این را در نامه های سارتر به من می توانید پیدا کنید، هنگامی که او زندانی جنگی بود (در شرایطی بسیار خوب، او حتی یک میز کار داشت) او پیشگفتاری بسیار دفتر روزگار خرد The Age of Reason نوشته بود که از آن بسیار خوشش می آمد. ولی پس از اینکه من آنرا نقد کردم، او آنرا پاره کرد و بدور ریخت. کوتاه اینکه این نامه ها تأثیر انتقادی من بر او، و همچنین اثر گذاری انتقادی او بر من را نشان می دهد. الهام برای هر یک از ما موردی بسیار شخصی بود. ولی هنگامی که نوبت به روی کاغذ آوردن آن الهام ها می رسید، هر کدام از ما نسبت به نقد دیگری گشاده روی بودیم. همه این نامه ها نشانگر اعتماد در بست او به من است، از این رو او همه چیز را با من در میان می گذاشت، حتی جایی که پای احساس شخصی او به میان می آمد از ریزه کاری ها نیز چشم پوشی نمی کرد. برای نمونه داستانش با وندا، با همه جزئیاتش آشفتگی های درونی و رنج ها و سختی های بدست آمده از آن، که هر روزه مرا در جریان می گذاشت.

آلیس - بازگویی آن واقعیت ها آزارتان نمی داد؟

سیمون - نه، ما اعتماد در بست و بسیار به یکدیگر داشتیم. هر يك از ما می دانست که دیگری ارزنده ترین کس زندگی اش بود - با هر چه که پیش می آمد. آلیس - و شما هرگز بدگمان نشدید؟

سیمون - چرا یکبار، آنرا در یاد هایم توصیف کرد. ام یکبار دودل شدم چرا که آن زن دیگر را نمی شناختم. او د ولورس Dolores بود، که من در یاد هایم، در آمریکا به سال ۴۵-۱۹۴۴، از او با "M" ("م") یاد می کنم. این درست پس از جنگ بود، هنگامی که هر کسی سرش به کار خودش گرم بود. سارتر چنان از دوستی و ارجمنداری به او سخن می گفت که من اندیشه کنان از خود پرسیدم: آیا او از من به سارتر نزدیکتر است؟ من اینرا از سارتر پرسیدم و او پاسخ داد: تو کسی هستی که من با او هستم!

آلیس - و این جایگاه ویژه هرگز از سوی او یا شما به زیر پرسش نرفت؟

سیمون - نه، هرگز. شاید برای اینکه سارتر بسیار با غرور و مطمئن بود که هیچ مرد دیگری نمی تواند هم او را جدی برای او باشد. . . .

آلیس - با خواندن دفتر مراسم و داع دریافت می شود که کنش جنسی برای سارتر هرگز مهم نبود. بدینگونه چنین ارزیابی می کنم که پیوند شما هرگز بر پایه ی کنش جنسی نیرومند و تنها برای آن نبود. آیا این موقعیتی استثنایی بود؟ یا این دستکم رشک و ورزی و حسادت جسمانی را کنار می زد؟ و رنج هماهنگی دوباره - هنگامی که کنش جنسی کاهش می یافت - را کم می کرد؟

سیمون - شاید. . . ولی افزون بر آن، ما اندیشمندانی با خود آگاهی فراوان بودیم و بیمی نداشتیم که دیگری می تواند ارزنده تر گردد.

براستی، کنش جنسی به مفهوم دقیقش، بویژه سارتر را بخود نمی کشید. او نوازش را دوست می داشت و من در برابر عشق ورزی را!

در دو یا سه سال نخست، پیوند جنسی با سارتر برایم بسیار ارزنده بود چرا که من با او حقیقت عشق ورزی را پیدا نمودم. پس از آن، اهمیتش میان ما کاهش یافت، چرا که برای سارتر هم دیگر مفهوم بسیار نداشت، با وجود اینکه پیوند جنسی ما برای پانزده یا بیست سال دیگر ادامه داشت ولی این مهمترین

مسئله نبود .

آلیس - از دید من بنیادی ترین چیز میان شما ، پیوند اندیشمندانهای شما بود . واکنش شما نسبت به این دیدگاه همه گیر - که شما را چونان " شاگرد درخشان سارتر " ارزیابی می کند - چیست ؟

سیمون - از دید من ، این درست نادرست است ! البته در زمینه فلسفی ، او آفریننده بود و من نیستم و همیشه برتری اندیشه‌ی او را در این زمینه - ارج نهاده‌ام . پس جایی که پای فلسفه‌ی سارتر به میان کشیده می شود ، من از او رهنمون گرفتم ، چرا که من همچنین هستی باوری (اگزیستانسیالیسم) را برای خویش پذیرفتم . با اینهمه چیزهای بسیاری وجود داشت که ما پیرامونشان به گفتگو نشستیم و حتی رویشان با هم کار می کردیم . برای نمونه ، هنگامی که او سرگرم کار بر روی دفتر هستی و پوچی بود ، من با برخی از اندیشه‌هایش مخالفت کردم . که پیامد آن ، دگرگونی و دستکاری اندک در آن بود .

آلیس - برای نمونه ؟

سیمون - خوب ، در نسخه‌ی نخستین هستی و پوچی ، او از آزادی چنان سخن می گفت که گویی آن چیزی شبه - کامل برای همگان می بود - یا دستکم گویی همیشه امکان داشت که هر کس آزادی را به کردار در آورد . ولی من بر این داده (fact) پای فشردم که موقعیت‌هایی یافت می شوند که آزادی نمی توانند به کردار درآید ، یا جایی که آن تنها رازگونه‌ای بیش نیست . او این را پذیرفت . بعد ها او ارزشندگی بسیاری به جایگاهی که هر کس خواهد بود را در آن می یابد داد .

آلیس - این بر می گردد به ۴۲-۱۹۴۱ ، پیش از اینکه هر دو مارکسیسم را بپذیریم . . . ؟

سیمون - آری .

آلیس - و شما در آن هنگام چه کردید ؟

سیمون - من بدون وابستگی به سارتر سرگرم نوشتن کتابها و داستانهایم بودم . پایه‌ی کارم بر روی ادبیات بود . حتی جنس دوم با زمینه‌ی فلسفی و بینش هستی -